

### متن پرسش

سلام و درود؛ استاد فاضل و گرانقدر نظر حضرتعالی در مورد فرید چیست؟ سپاس فراوان

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در قسمت «یادداشت ویژه» بحثی تحت عنوان «محکمت و متشابهات دکتر فرید» داشته‌ام. عینا آن را خدمتتان ارسال می‌دارم. موفق باشید

### محکمت و متشابهات دکتر سید احمد فرید

باسمه تعالی

سوال: پس از سلام خدمت استاد طاهرزاده؛ با توجه به این که ما آثار جنابعالی را در راستای روشنگری معارف اسلامی و فرهنگ اهل‌البیت و اندیشه‌ی امام خمینی می‌دانیم ولی بعضی مواقع از جملات آقای فرید استفاده می‌کنید در حالی که در مورد آقای فرید اما و اگرهایی به گوش می‌رسد که نمی‌توان به ایشان به عنوان یک دانشمند اسلامی نظر کرد. دلیل شما در این مورد چیست؟

باسمه تعالی

جواب: علیک السلام: اجازه دهید موضوع را با وسعت بیشتری مطرح نمایم به امید این که برای سایر خوانندگان نیز مفید افتد و توانسته باشم زوایای دیگری از سؤال مذکور را نیز جواب داده باشم.

۱- همان طور که قرآن به عنوان حکیمانه‌ترین سخن، دارای محکمت و متشابهات است و خداوند توصیه می‌فرماید از طریق فهم محکمت کلام الهی؛ متشابهات آن کلام را معنی کنیم. [۱]

هر سخن حکیمانه‌ای که از ارائه‌ی نکات سمبلیک غافل نیست، دارای محکمت و متشابهات است، و راه ورود به اندیشه‌ی حکیمان، شناخت محکمت سخنان آنان است تا بتوان جایگاه سخنان متشابه آن‌ها را نیز درست تعیین کرد. و این غیر از سخن افرادی است که در مشهورات زندگی می‌کنند و در شخصیت معرفتی خود سخن محکم و متشابهی ندارند.

مسلم سخنان بلند که نظر به معانی بی‌کرانه دارند، در قالب کلمات حبس نمی‌شوند و معانی آن‌ها گسترده‌تر از آن است که بتوان آن‌ها را در قالب عرفی الفاظ ارائه داد و وقتی روح کسی از کلمات معمولی بلندتر بود با به‌کارگیری الفاظ در جایی غیر از جای عرفی خود باطن خود را به نمایش می‌گذارد و این‌جاست که متشابهات در سخنان چنین افرادی نیز ظاهر می‌شود. به گفته‌ی فردید؛ «هنر انسان در متشابهات است، بالاترین تفکر برای انسان، تفکر سمبولیک است، با سمبولیک و متشابهات است که انسان از عالم ماده کنده می‌شود و به سوی خدا می‌رود و لذا در قرون وسطی و اسلام تمام حرف‌ها شعری است».<sup>[۲]</sup>

۲- اهل فکر با شناخت محکمت عالم، عالم را تفسیر می‌کنند و مواظب‌اند حادثه‌ها حجاب تفسیر درست عالم نشود. به عنوان نمونه در حادثه‌ی کربلا، ظاهر حادثه پیروزی یزید است ولی امام حسین<sup>ع</sup> که قواعد محکم عالم را می‌شناسند می‌فرمایند: «ظهور پیروزی آن‌ها در آن حد است که یک سوار از اسب خود پیاده شود».<sup>[۳]</sup> در حالی که بر خلاف بصیرت حضرت سیدالشهداء<sup>ع</sup>، ظاهر قضیه آینده‌داری را برای یزید نشان می‌دهد.

۳- انبیاء و اولیاء الهی نه‌تنها خودشان بر اساس هماهنگی با محکمت عالم حرکت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند، بقیه‌ی انسان‌ها را نیز متوجه محکمت عالم می‌نمایند. اهل فکر با دقت بر حرکات و سکنت انبیاء و اولیاء می‌توانند محکمت آن‌ها را بشناسند و بر آن اساس حرکت کنند، و ما را دعوت می‌کنند تا حرکات و سخنان آن‌ها را بر اساس محکمتشان می‌شناسیم، تحلیل کنیم تا بتوانیم به درون تفکر آن‌ها راه یابیم.

۴- قرآن می‌فرماید: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»<sup>[۴]</sup> و در قیامت پروردگارت و فرشتگان صف در صف خواهند آمد. در حالی که خداوند و ملائکه بی‌مکان هستند و آمدن به صورت معمولی برای آن‌ها معنی ندارد. لذا باید بر اساس محکمتی که می‌فرماید در قیامت حقایق ظهور می‌کند، آمدن پروردگار و ملائکه را به ظهور ربوبیت پروردگار و ظهور جلوات اسمای الهی از منظر ملائکه‌الله تبیین نمود.

۵- ما حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» را در این عصر شخصیتی می‌دانیم که خداوند قلب او را مستعد اشراق حقایقی دانسته که افق آینده‌ی بشر را به صورتی همه‌جانبه روشن می‌کند، با توجه به این امر هر شخص و جریان فکری که در ذیل اندیشه‌ی حضرت امام قرار گیرد و رجوع به ایشان باشد - آن هم رجوع به همه‌ی جوانب اندیشه‌ی حضرت روح الله «رضوان الله علیه» - مورد توجه ما است و از آن رجوع به عنوان یکی از راه‌های نظر به حقیقت استقبال می‌کنیم. و جناب آقای دکتر احمد فردید را از جمله اشخاصی می‌دانیم که به اندیشه‌ی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» رجوع دارد که دلایل خود را در ادامه تحت عنوان «محکمت و متشابهات دکتر سید احمد فردید» خدمت عزیزان عرض می‌کنیم و از دلسوزان انقلاب تقاضا می‌کنیم چنانچه می‌توان اندیشه‌ی آقای فردید را یکی از راه‌های رجوع تفصیلی به انقلاب اسلامی و حضرت امام «رضوان الله علیه» دانست، به‌عنوان یاران و یاوران انقلاب اسلامی تلاش کنند جریان‌های مخالف عبور انقلاب اسلامی از فرهنگ غرب طوری جو را نسبت به ایشان مسموم نمایند که نسل جدید از ارتباط با اندیشه‌ی ایشان محروم گردد.

۶- از جمله شخصیت‌هایی که تفکر و حرکاتش دارای محکمت و متشابهات است؛ دکتر سید احمد فردید است و لذا می‌طلبید که سعی شود محکمت معرفتی وی روشن شود. محکمتی که می‌توان در لابلای تفکر دکتر فردید یافت و آن‌ها را مبنای بسیاری از سخنان و موضع‌گیری‌های او دانست؛ عبارتند از:

**الف:** هرچیزی که به عالم قدس یعنی عالم بقاء یا «وجود» متصل نباشد، بی‌آینده است.

**ب:** «وجود» به نحوی زنده قابل درک است و با چنین رویکردی به «وجود» راه تفکر گشوده می‌شود و لذا سخت مواظب است اصالت را به «وجود» دهد، آن‌هم به وجودی که عین خارجیت است، و نه وجود مفهومی، بدون آن‌که سایه‌ی «سوبژکتیویته» و «ابژکتیویته» بر ذهن او حاکم باشد. حتی در تحلیل شخصیت هایدگر از همین مبنا کمک می‌گیرد و می‌گوید: «تمام هم‌هایدگر آن است که اصالت را به «وجود» و به «الله» دهد. از همین منظر در نگاه به ملاصدرا «رحمة الله علیه» تجدید نظر می‌کند و می‌گوید: «وجود» ملاصدرا متعالی از وجود ذهنی و عینی است. در فلسفه‌ی ملاصدرا تعالی و دفاع از قرآن است» [۵] می‌فرماید:

«ملاصدرا پریروز دارد» [۶]

**ج:** زمان را به «زمان فانی» و «زمان باقی» تفسیر می‌کند و بر آن اساس زمانه را می‌سنجد و حوالت زمان را ارزیابی می‌کند، [۷] و مسلم روزگاری را که گرفتار زمان فانی است، روزگار تاریک

و فلک‌زده می‌داند، که می‌توان در دل این دستگاه مبنای محکم‌تری را یافت و آن این‌که؛ «هر کثرتی که به وحدت متصل نشود، بی‌هویت و مضمحل خواهد بود».

د: به نحوی بسیار دقیق متوجه است «سوبژکتیو» و «اوبژکتیو» تفکری است در مقابل «حضور». لذا می‌گوید: «آن فلسفه‌ای مطلوب است که انسان را از فلسفه تنزیه کند».<sup>[۸]</sup>

ه - متوجه نگاهی است که در تحلیل آدم و عالم رازدایی می‌کند و برای نقادی هر شخص و قومی به اندازه‌ی غفلت یا توجه آن‌ها به «راز» توجه دارد. می‌گوید: «مسئله ما با یهودیت، کینه‌توزی نیست، مسئله راز است. یهودی از خاک کنده شده، آسمان هم ندارد و لذا با خدا و فرشتگان ارتباط ندارد و خدایش نفس اماره است... خدایش بانک و بانکداری است، این قوم ریشه ندارد، بی‌وطن است... این قوم است که بعد از کانت فلسفه غرب را در دست دارد».<sup>[۹]</sup>

و: فردید با نگاه به ظهور اسم خاص در هر دوره، آن‌طور که محی‌الدین در فصوص فتح باب می‌کند، می‌تواند هویت آن دوره و افراد آن را شناسایی کند. می‌گوید: «من از فلسفه‌ی تاریخ می‌روم به خداشناسی تاریخی و بعد علم‌الاسماء تاریخی، و مشاهده می‌کنم هانری کربن یهودی و فراماسون و یهودی‌زده است، این را باید در تاریخ دید که یهودی چگونه مرگ را فراموش کرده و مظهر تاریخ جدید شده».

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید به جزئیات شخصیت هانری کربن نمی‌پردازد تا تمایل او به شیخ اشراق و یا توجه او به تشیع حجاب رؤیت جایگاه تاریخی او شود. گزندگی سخن فردید به جهت نگاه خاص او به جایگاه حادثه‌ها و تفکرها است. او بقیه را به منظر تاریخی و علم‌الاسمایی خود دعوت کند تا آنان نیز در چنین نگاهی به جایگاه حادثه‌ها و تفکرها با او هماهنگ شوند، می‌بیند و می‌گوید و می‌رود. مرحوم دکتر محمد مددی‌پور در همین راستا در مورد فردید می‌گوید: «شاید اگر زبان استاد همان قدر که مظهر جلال و قهر الهی بود، مظهر لطف می‌شد، عالم موجود قدری بیشتر بر هم زده می‌شد، و به عصر انتظار حقیقی نزدیک‌تر می‌شدیم».

ز: تقسیم تاریخ به «پریروز» و «دیروز» و «امروز» و «فردا» و «پس فردا»، از اصول فکری فردید به‌شمار می‌آید. و چنین نگاهی توانایی خوبی در تحلیل زمانه به‌دست انسان می‌دهد و کمک می‌کند تا ظلمات دوران را از تاریخ نور باز شناسد. از نظر فردید «امروز» دوره‌ی حاکمیت بشر به معنای حاکمیت نفسانیت بر تاریخ است که می‌توان آن را لیبرالیسم فلسفی دانست و

همین موضوع، آزادی مطلق خواهش انسان را در پی دارد و بر همین اساس هیچ چیز انسان را جز خواهش دیگران محدود نمی‌کند و این روح دوران جدید است که فردید آن را «خودبنیاد» می‌نامد. در این وضعیت انسان به مثابه خواسته و خواهش محض حضور دارد، و این موضوع در اندیشه‌ی شوپنهاور نیز به‌عنوان «بشرباوری» و یا بشرمداری مطرح است.

ح: بر مبنای نگاه تاریخی و شرح‌الاسمایی می‌گفت: «تاریخ تجدد ما ذیل تاریخ غرب است» تا ما متوجه شویم در کدام از مرحله‌ی تاریخ غرب با غرب مرتبط شده‌ایم. وقتی روشن شد موقعی با غرب مرتبط هستیم که دیگر غرب از نشاط افتاده، وقتی خواستیم شبیه غرب شویم که غرب در خود متوقف شده و به همین جهت غرب‌زدگی ما بیش از آن که خودِ غرب در بحران باشد، عین فلک‌زدگی شد. وقتی صدر تاریخ تجدد ما ذیل تاریخ غرب شد، آنچه از غرب به ما می‌رسد جز تفاله‌های ژورنالیستی غرب نخواهد بود و لذا هر جریانی که در کشور ما به غرب نزدیک شد در بی‌هویتی و بی‌وطنی گرفتار گشت.

۶- فردید از «دیروز» به «بنیادانگاری» و یا «بنیاداندیشی» یاد می‌کند و آن را دورانی می‌داند که با آن متافیزیک آغاز شد. در واقع از این دوره به دوره‌ی آغاز تفکر یونانی یاد می‌شود که بشر در دام مفاهیم می‌افتد و فلسفه پدید می‌آید. اما از نظر فردید «پریروز» دوره‌ای است که بشر با حقیقت سر و کار دارد و در یک رابطه‌ی وجودی با عالم به سر می‌برد. «پس فردا» نیز دوره‌ای است که بشر بار دیگر با حقایق مواجه می‌شود که شاید بتوان آن را دوران «ترانس مدرن» نامید. فردید دوران «پس فردا» را متعلق به حضرت بقیةالله<sup>ع</sup> می‌داند، همان‌طور که «پریروز» را دروهی محمد<sup>ص</sup> می‌شناسد. خدای «پریروز» و «پس فردا» را مدّ نظر دارد. بر همین مبنا او گاهی گامی به «پریروز» که دوران حیات دینی است، برمی‌داشت تا جهشی به سوی «پس فردا» داشته باشد. به تعبیر دیگر خود را - ماوراء تاریخ گسسته مدرنیته- در تاریخ نورانی علم حضوری انبیاء و اولیاء سیر می‌داد. این دیدگاه بر «زمان باقی» اشاره دارد و از آن طریق در هر دوره‌ای می‌توان با نظر به تاریخ «پریروز» در تاریخ «پس فردا» زندگی کرد و خود را در اردوگاه انتظار ظهور تاریخ بقیةاللهی قرار داد.

از نظر فردید؛ «فردا» ادامه‌ی تاریخ ظلمانی امروز است که بشر نتوانسته به خودآگاهی و دل‌آگاهی برسد. بشر در «فردا» هنوز می‌خواهد روح مدرنیته را به تمامیت برساند.

۷- بر اساس نگاه فردید نسبت به «پریروز» و «دیروز» و «فردا» و «پس فردا»، کسی که با فلسفه‌ی حقیقی زندگی کند و در آن بمیرد، خودآگاهانه به عالم می‌نگرد و از فطرت اول که

«آگاهی» است، به فطرت ثانی رفته، در همین راستا فیلسوفان فراوانی در شرق و غرب بوده‌اند که از فلسفه به عرفان نقب زده‌اند تا به نفس‌الآمر و حقیقت اشیاء دست یابند.

۸- دعوت فردید به بازبینی «پریروز» و نظر به «پس فردا»، عامل گذشت از متافیزیک است و موجب «دل‌آگاهی» و رجوع به حقیقت می‌شود، و در این منظر است که انسان با حضور و حکومت اسماء الهی در مناسبات عالم و آدم آشنا می‌گردد. فردید با این نگاه خدای غربی را زئوس و طاغوت می‌بیند که تفاوت ماهوی با «الله» دارد و متوجه است هرگز «الله» بر روح غرب حاکم نیست. غرب گرفتار «سوبژکتیویته» است و لذا نمی‌تواند با «حقیقت» روبه‌رو شود.

۹- این‌که متأثران از تفکر فردید نمی‌توانند به روح «فردایی» برنامه‌های اصلاحی دولت‌های سازندگی و اصلاحات تن دهند، نه از آن جهت است که امید خود را از افقی که در نظام اسلامی به چشم می‌خورد از دست داده باشند، بلکه عطش عبور از فردا به پس فردا موجب شده که نتوانند دل خود را به فردایی بسپارند که ادامه‌ی مدرنیته است و می‌خواهند از ایران یک ژاپن اسلامی بسازند.

تفکر فردید؛ «ولایت فقیه» را مرحله‌ی امیدی برای عبور از مدرنیته به سوی بقیة‌الله می‌داند و لذا با آن‌هایی که سعی دارند از ولایت فقیه شرایط تحقق مدرنیته را بیرون آورند، هرگز سرسازش ندارد. او به تحقق بیرونی نظام بقیة‌الله نظر دارد که همان تمدن اسلامی است و این غیر از نگاهی است که تفکر حضوری شیعه را در محدوده‌ی آکادمی‌ها محدود می‌داند و سرنوشت بشر را به سیاسیون می‌سپارد.

۱۰- هرکس بخواهد فکر کند و به لوازم فرهنگ مدرنیته و جایگاه تاریخی آن بیندیشد نمی‌تواند از تفکر فردید بهره‌مند نگردد. او در نگاه انسان نسبت به بازخوانی سنت شرقی، اسلامی به نحو قابل توجهی تأثیر می‌گذارد، به نحوی که انسان احساس می‌کند به حقیقت مطلب نزدیک شده است.

وقتی بخواهیم به فلسفه‌ای ناب با منظری اسلامی، ایرانی دست یابیم، نظر فردید در نشان‌دادن وجه شرقی، غربی تفکر، به ما کمک می‌کند.

۱۱- فردید یک دانشمند ایرانی است که اصطلاحات مخصوص به خود داشت که با نگاه‌های تمثیلی در هم آمیخته بود و از این منظر از هایدگر الهامات نابی دریافت کرده بود، نه این‌که تصور کنیم او مترجم آثار هایدگر است و سؤال کنیم آیا او به هایدگر وفادار بوده یا خیر؛ حتی او

تفسیری که از نیچه ارائه می‌کرد متناسب اندیشه‌ی اسلامی، ایرانی است تا ما را در فهم وضعیت ذهنی و ملی‌مان یاری دهد. او همسخنی با هایدگر دارد، ولی این همسخنی به معنی تبعیت و تقلید نیست، هرگز دو فیلسوف نمی‌توانند مقلد هم باشند.

شاید از این جهت نیز فردید راهنمای خوبی برای ما باشد که آنچه از زبان و اندیشه‌ی فیلسوفان می‌یابیم در کنار بازخوانی تمام اندیشه‌ها، به آن نکاتی از اندیشه‌ها توجه ویژه بیندازیم که به شرقی‌بودن و ایرانی‌بودن و مسلمان‌بودن ما اشاره دارد. [۱۰] در همین راستا فردید در عین همسخنی با هایدگر، با استفاده از اندیشه‌ی قرآنی سعی می‌کند راهی برای فهم وضع تاریخی ما و مواجهه‌ای که باید با جهان پیرامون‌مان داشته باشیم بر روی ما بگشاید، به همین جهت اصطلاحات خود را از فلسفه‌ی اسلامی و عرفان نظری ابن‌عربی گرفت.

۱۲- با غور در سخنان دکتر فردید متوجه می‌شویم او فهمی را یافته بود و می‌خواست آن را به شکلی عمیق و غنی سامان دهد، به این نتیجه رسید که باید آن فکر را با یک مواجهه‌ی شرقی، غربی ارائه دهد و بر این مبنا با فیلسوفان مورد علاقه‌اش مرتبط می‌شد و از آن‌ها سخن می‌گفت، ولی نه برای آن‌که فیلسوفان را به ما معرفی کند، بلکه برای آن‌که فهم خود را به گوش ما برساند، از این لحاظ شایسته است آزاد از هر پیش‌فرضی با اندیشه‌ی او مواجه شویم و بنگریم ما را به چه می‌خواند و در مورد تحلیل مسائل عصر و عهد خود چه می‌گوید.

موارد فوق دلایل مختصری بود که ما را بر این می‌دارد تا معتقد شویم با رجوع به افکار آقای فردید می‌توان نسل جدید را به اندیشه‌ی حضرت روح الله «رضوان الله علیه» نزدیک کرد.

البته بنده نمی‌گویم فهم اندیشه‌ی فردید کار آسانی است ولی با اندک همدلی می‌توان افکار گرانشنگی از دل آن اندیشه بیرون آورد، در آن صورت است که دیگر نه تنها فردید را اندیشمندی پراکنده‌گوی نمی‌یابیم حتی نتیجه هم نمی‌گیریم که چون پسامدرنیسم محصول غرب است و فردید با آن هایدگری احساس همسخنی می‌کند که معتقد به پسامدرنیسم است، پس فردید رجوع به غرب دارد و اصرار داشته باشیم نباید او را در اردوگاه طرفداران انقلاب اسلامی جای دهیم. فکر می‌کنم ما باید در قضاوت‌مان نسبت به مرحوم فردید از نگاه شیفتگان به امام و انقلاب موضوع را دنبال کنیم و نه از نگاه روشنفکرانی که نسبتی با انقلاب ندارند و با نگاه تماشاگرانه‌ای که به انقلاب دارند به نقد فردید می‌پردازند. بنده نگاه اخیر را دامی می‌دانم که در مقابل دوستداران انقلاب اسلامی پهن کرده‌اند تا به جای احساس اخوت نسبت به امثال فردید، خود را گرفتار نقطه‌ضعف‌های همدیگر کنیم و توصیه‌ی «المؤمن مرآت المؤمن» را که موجب

می‌شود هرکس در آینه‌ی وجود دیگری راهی به سوی مقصود بگشاید، فراموش شود و فردید به‌عنوان ضد ارزش مطرح گردد.

تا آن‌جایی که بنده در فلسفه‌ی غرب تأمل کرده‌ام برایم روشن است که فیلسوفان غربی از فلسفه و عرفان اسلامی آگاهی داشته‌اند و امثال هگل با برداشت‌های ناقصی از فلسفه و عرفان اسلامی موضوع مرحله‌ای بودن تاریخ را در فلسفه‌ی خود مطرح می‌کند و مارکس نیز تحت تأثیر فلسفه‌ی هگل جبر تاریخ خود را که صورت واژگونه‌ای از سخن هگل بود، مطرح نمود حال چرا نگوییم مرحوم فردید در فلسفه‌ی علم‌الاسماء تحت تأثیر ابن‌عربی است به جای این‌که بگوییم تحت تأثیر مارکس و هگل است؟

سوال: شما در بخش پرسش و پاسخ کتاب مدرنیته و توهم به نکته بسیار مهمی اشاره کردید و آن هم این که هایدگر و ملاصدرا همچون آینه‌هایی هستند که یکدیگر را نشان می‌دهند. بنده با مطالعه آراء مرحوم دکتر فردید و آقای دکتر داوری (که البته در برخی از موارد تفاوت‌هایی هم با نظر دکتر فردید دارد) یک اشراف کلی نسبت به این نظر شما پیدا کردم اما خود آقای دکتر فردید ملاصدرا را غریزه می‌خواند این موضوع را با آن سخن چگونه جمع کنیم؟  
یا علی

جواب: باسمه تعالی؛ علیک السلام: آقای فردید در کتابی که آقای دکتر دیباج تحت عنوان «مفردات فردیدی» از سخنان ایشان منتشر کردند جمله‌ای دارند که قابل تأمل است. ایشان در آن‌جا در صفحه‌ی ۲۹۰ می‌فرمایند: «من می‌خواهم از نو، ملاصدرا بخوانم تا آن‌جا که سوبرکتیو و ابزکتیویته در ملاصدرا محو شود، تفسیر من از ملاصدرا غیر از تفسیر خودبنیادانه‌ای است که حوالت دوره‌ی جدید است». از این جمله معلوم می‌شود سخنانی که در قبل نسبت به فلسفه‌ی ملاصدرا گفته‌اند و آقای مددپور در کتاب «دیدار فرهی» آورده، آخرین حرف دکتر فردید در رابطه با ملاصدرا نیست و تحول مهمی در دیدگاه ایشان به‌وجود آمده که متوجه شده‌اند «وجودی» که جناب ملاصدرا به آن نظر دارد در نهایت نظر به «وجود» در خارج دارد و نه به مفهوم وجود که عموماً فلسفه به آن می‌پردازد. در صفحه‌ی ۲۳۱ آن کتاب می‌گوید: «ملاصدرا پریروز دارد». یا در صفحه‌ی ۴۴۰ می‌گوید: «وقت ملاصدرا در مقایسه با وقت میرداماد دوری از طاغوت است». موفق باشید



[۱] - سوره آل عمران آیه ۷ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»؛ اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد پاره‌های از آن آیات محکم‌اند، آن‌ها اساس کتابند و پاره‌های دیگر متشابهاتند.

[۲] - سید موسی دیباج، مفردات فردیدیه، گفتار بیستم.

[۳] - سیدبن طاووس، لهوف، ص ۴۲

[۴] - سوره فجر، آیه ۲۲

[۵] - سید موسی دیباج، مفردات فردیدیه، ص ۲۲۹

[۶] - همان؛ ص ۲۳۱ و ۲۹۰

[۷] - همان؛ ص ۲۴۷

[۸] - همان؛ ص ۲۶۱

[۹] - همان؛ گفتار سیزدهم روحانیت و هنر

[۱۰] - در رابطه با امر فوق؛ به مصاحبه دکتر موسی دیباج در مورد فردید، کتاب هفته، شماره ۱۱۴ در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۶، رجوع شود.